دفاع استاد ازاشکال مرحوم شعرانی به روایت سیاری

۶۱. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۲/۰۳) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۰۳ اردیبهشت ۱۴۰۳ موضوع : توجیه روایات اختزال السنه-روایات عدد(۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- روایت سیاری در صوم یوم خامس و کبیسهٔ یوم سادس
  - ایراد تند علامه شعرانی بر روایت سیاری و نسبت وضع به آن
  - اولویت انتساب سهو و نسیان به سیاری، نسبت به وضع
  - اعتماد فی الجمله محدثین به روایت سیاری
  - محاسبه کبیسه سال قمری با معیار ساعات و دقائق اضافی
  - عدم موافقت روایت سیاری با محاسبه و رصد در کلام ملاصالح مازندرانی
  - توجیه روایت سیاری به ارائه راه‌حلی برای اوفقیت محاسبه کبیسه با رؤیت خارجی هلال
  - تبیین ملاصالح مازندرانی از شروع سال کبیسه از سال دوم در سی سال قمری توسط هیوئین
  - عدم تبیین روایت سیاری در بحارالانوار و مرآة العقول
  - جمع بندی روایت سیاری و دفاع ازآن
- «اختزال السنة» از غامض ترین علوم وحیانی
- عدد کامل در ریاضیات
- روز هفتم، روز پایان خلقت و استواء بر عرش

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
دفاع استاد ازاشکال مرحوم شعرانی به روایت سیاری // توجیه روایات اختزال السنه-روایات عدد(۳)

موضوعات فرعی:
روایت سیاری در صوم یوم خامس و کبیسهٔ یوم سادس
اولویت انتساب سهو و نسیان به سیاری، نسبت به وضع
اعتماد فی الجمله محدثین به روایت سیاری
محاسبه کبیسه سال قمری با معیار ساعات و دقائق اضافی
عدم موافقت روایت سیاری با محاسبه و رصد در کلام مالصالح مازندرانی
توجیه روایت سیاری به ارائه راه‌حلی برای اوفقیت محاسبه کبیسه با رؤیت خارجی هلال
تبیین مالصالح مازندرانی از شروع سال کبیسه از سال دوم در سی سال قمری توسط هویدین
عدم تبیین روایت سیاری در بحارالانوار و مرآة العقول
جمع بندی روایت سیاری و دفاع ازآن
«اختزال السنة» از غامض ترین علوم وحیانی
عدد کامل در ریاضیات
روز هفتم، روز پایان خلقت و استواء بر عرش

روایت سیاری در صوم یوم خامس و کبیسة یوم سادس

ایراد تند علامه شعرانی بر روایت سیاری و نسبت وضع به آن

در وافی جلد یازدهم، صفحه صد و پنجاه و دو روایت سیاری را آورده، مرحوم آقای شعرانی بر حدیث تعلیقه ای دارند. لحنشان خیلی تند است؛ وضع و جعل نسبت داده‌اند. عبارت روایت این است:

الكافي، ۴/ ۸۱/ ۳/ ۱ محمد عن أحمد عن السياري قال كتب محمد بن الفرج إلى العسكري ع عما روي من الحساب في الصوم عن آبائك ع في عد خمسة أيام من أول السنة الماضية و السنة الثانية التي تأتي فكتب صحيح و لكن عد في كل أربع سنين خمسا و في السنة الخامسة ستا فيما بين الأولى و الحادث و ما سوى ذلك فإنما هو خمسة خمسة- قال السياري و هذه من جهة الكبيسة قال و قد حسبه أصحابنافوجدوه صحيحا قال فكتب إليه محمد بن الفرج في سنة ثمان و ثلاثين و مائتين هذا الحساب لا يتهيأ لكل إنسان أن يعمل عليه إنما هذا لمن يعرف السنين و من يعلم متى كانت سنة الكبيسة ثم يصح له هلال شهر رمضان أول ليلة فإذا صح له الهلال ليلته و عرف السنين صح ذلك إن شاء اللّه.[1]

«من الحساب في الصوم عن آبائك ع في عد خمسة أيام من أول السنة الماضية و السنة الثانية التي تأتي»؛ سنه دومی که می‌آید، پنج روز بشمارید، روز پنجم را روزه بگیرید.

«فكتب صحيح و لكن عد في كل أربع سنين خمسا و في السنة الخامسة ستا»؛ هر چهار سال، از روزی که پاراسال روزه گرفتی پنج روز بشمار، در سال پنجم از روزی که روزه گرفته‌ای شش روز بشمار. مثلاً اگر پاراسال شنبه روزه گرفته‌ای، روز ششم، روز چهار شنبه می‌شود. این مضمون روایت است. **«فيما بين الأولى و الحادث»؛** اولی سنه قبلی است و حادث، امسال است.

«و ما سوى ذلك»؛در غیر سال پنجم، **«فإنما هو خمسة خمسة»؛** پنج روز پنج روز است. نه شش روز شش روز.

«قال السياري و هذه من جهة الكبيسة قال و قد حسبه أصحابنا فوجدوه صحيحا قال فكتب إليه محمد بن الفرج في سنة ثمان و ثلاثين و مائتين»؛ دویست و سی و هشت که حضرت در سامرا بودند. شاید حضرت در دویست و سی و دو یا چهار به سامرا آمده بودند. علی ای حال ایشان این نامه را در آن سال نوشته بود.

«و هذا الحساب لا يتهيأ»؛ احتمال نزدیک تر این است که این عبارت برای مرحوم کلینی است. آن چه که به ذهن می‌آید قریب‌ترین و اصح احتمالات همین است. لذا «قال السیاری» برای راوی از سیاری است، اما «فکتب قال» یعنی «قال السیاری». سال را گفته و حرف سیاری تمام شده. «هذا الحساب لایتهیأ» برای مرحوم کلینی است که در دنباله حرف سیاری آمده است.

«هذا الحساب لایتهیأ لکل إنسان أن یعمل علیه إنما هذا لمن یعرف السنین و من یعلم متی کانت سنة الکبیسة ثم یصح له هلال شهر رمضان أول لیلة»؛ در سال قبل، **«فإذا صح له الهلال لیلتین و عرف السنین صح ذلک إن شاء اللّٰه».** این هم عبارت مرحوم کلینی است.

مرحوم فیض ذیل «السنة الثانیه تاتی» دارند:

> **بیان**
>
> **التي تأتي یعني هي التي تأتي بعد ما یعد الخمسة و یؤخذ الخامس و هي خبر لقوله و السنة الثانیة و الکبیسة تقال للیوم المجتمع من الکسور فإن أهل الحساب یعدون الشهر الأول من السنة ثلاثین و الثاني تسعة و عشرین و هکذا إلی آخر السنة و یجمعون الکسور حتی إذا صار یوما أو قریبا منه زادوا في آخر السنة یوما و ذلک یکون في کل ثلاثین سنة أحد عشر یوما**[2]

«... و الکبیسة تقال للیوم المجتمع من الکسور»؛ بحث لغوی را در اینجا نمی‌رسیم مطرح کنیم.

«فإن أهل الحساب یعدون الشهر الأول من السنة ثلاثین و الثاني تسعة و عشرین و هکذا إلی آخر السنة و یجمعون الکسور»؛ آن‌هایی که باقی می‌مانند، **«حتی إذا صار یوما أو قریبا منه زادوا في آخر السنة یوما و ذلک یکون في کل ثلاثین سنة أحد عشر یوما»؛** در سی سال یازده روز می‌شود. حال عبارات روشن‌تری هم هست که می‌خوانم.

این برای روایت که مربوط به عدد هم می‌شود. دیروز عرض کردم این روایت دلالت خیلی صریحی بر عدد ندارد، ولی در ارتباط کامل با روایات عدد است. مرحوم آقای شعرانی در همان صفحه صد و پنجاه و دو فرموده‌اند:

> **قوله «قال السّیّاري و هذه من جهة الکبیسة» أقول السّیّاري من أضعف خلق اللّٰه و هذه التّرهات من مجعولات وهمه و قد نسبه إلی الحجّة علیه السّلام لغرض وه أعلم به و ما ذکره من عدّ کلّ أربع سنین خمسا و في السّنة الخامسة ستّا فهو اشتباه منه بل اشتباه في اشتباه، فانّه لم یفرّق أوّلا بین السّنة الشّمسیّة و القمریّة و أثبت حکم الکبیسة الشّمسیّة في القمریّة، ثمّ اشتبه علیه الامر في کبیسة سنة الشّمسیّة ثانیا، فانّ الکبیسة في کلّ أربع سنین فیها في السّنة الرّابعة لا الخامسة. و أمّا السّنة القمریّة فالکبیسة فیها في إحدی عشرة سنة من کلّ ثلاثین سنة و هي**

> **السّنة الثّانية و الخامسة و السّابعة و العاشرة و الثّالثة عشرة و السّادسة عشرة و الثّامنة عشرة و الواحدة و العشرين و الرّابعة و العشرين و السّادسة و العشرين و التّاسعة و العشرين في الدّورة (...) ففي هذه السّنين تكون السّنة ثلاثمائة و خمسة و خمسين يوما فعلى هذا تكون الكبيسة و يحاسب لا على ما ذكره السّيّاري. و المصنّف رحمه اللّه مع تصريحه بما ذكرنا في معنى الكبيسة لم ينبّه على مخالفته لمضمون الرّواية**[3]

«قوله «قال السّيّاري و هذه من جهة الكبيسة» أقول السّيّاري من أضعف خلق اللّه و هذه التّرهّات من مجعولاته و همه و قد نسبه إلى الحجّة عليه السّلام لغرض هو أعلم به»؛ خُب مرحوم آقای شعرانی خیلی تند با سیاری برخورد کرده‌اند. می‌گویند وضع و جعل است. نسبت دروغ مسلم به امام داده است. اما چرا؟ می‌گویند خودش بهتر می‌داند؛ من نمی‌دانم چرا اما علی ای حال این را به حضرت نسبت داده است. خُب حالا چه شده؟

«و ما ذكره من عدّ كلّ أربع سنين خمسا و في السّنة الخامسة ستّا»؛ در روایت بود: **«ولکن عدّ فی کل اربع سنین خمسا اما فی السنة الخامسة ستا»**. ایشان می‌گویند سیاری شنیده بود که کبیسه چهار سال یک بار است، اما این چهار سالی که هست برای سنه شمسی است، نه قمری. شنیده بود که کبیسه چهار سال یک بار است، چون می خواسته وضع کند گفته کبیسه چهارساله است، پس گفته «عدّ فی کل اربع سنین خمسا»؛ پنجمین سال را کبیسه بگیر. ایشان می‌گویند اوّلاً این چهار را که در کار آورده برای آنی است که شنیده بود هر چهار سال یک بار کبیسه است. درحالی‌که آن کبیسه برای شمسی بوده. از اینجا شنیده بود. بعد هم اشتباه کرده؛ آنها که می‌گویند کبیسه هر چهار سال یک بار است، منظور این است که سه ماه اسفند را بیست و نه روزه می‌گیریم، چهارمین اسفند کبیسه است. یعنی خود چهارمین سال کبیسه است، نه اینکه چهار سال را جدا کنند و پنجمین را کبیسه بگیرند. اشتباه در اشتباه است.

«اما في السنة الخامسة ستا و في السّنة الخامسة ستّا فهو اشتباه منه بل اشتباه في اشتباه، فانّه لم يفرّق أوّلا بين السّنة الشّمسيّة و القمريّة و أثبت حكم الكبيسة الشّمسيّة في القمريّة»؛ این اشتباه اول است.

«ثمّ اشتبه عليه الامر في كبيسة سنة الشّمسيّة ثانيا، فانّ الكبيسة في كلّ أربع سنين فيها»؛ در شمسیه **«في السّنة الرّابعة لا الخامسة»؛** در خود سال چهارم است، نه پنجمی.

«و أمّا السّنة القمريّة فالكبيسة فيها في إحدى عشرة سنة من كلّ ثلاثين سنة»؛ در کبیسه قمری باید سی سال را حساب کنید، در سی سال یازده روز کبیسه داریم. **«و هي السّنة الثّانية و الخامسة و السّابعة و العاشرة و الثّالثة عشرة و السّادسة عشرة و الثّامنة عشرة و الواحدة و العشرين و الرّابعة و العشرين و السّادسة و العشرين و التّاسعة و العشرين في الدّورة ...».**

«ففي هذه السّنين تكون السّنة ثلاثمائة و خمسة و خمسين يوما فعلى هذا تكون الكبيسة و يحاسب لا على ما ذكره السّيّاري. و المصنّف رحمه اللّه»؛ مرحوم فیض منظور است، **«مع تصريحه بما ذكرنا في معنى الكبيسة لم ينبّه على مخالفته لمضمون الرّواية»؛** ایشان نگفته اند که این روایت با این محاسبه موافقت ندارد.

[1] الوافي نويسنده : الفيض الكاشاني جلد : ١١ صفحه : ١٥٢

[2] همان ١٥٣

[3] همان ١٥٢

اولویت انتساب سهو و نسیان به سیاری، نسبت به وضع

خب این فرمایش ایشان ذیل این روایت بود. در کتب علماء اشاره شده که این روایت با حساب جور در نمیآید، من هم عباراتشان را میخوانم. اما سادهترین وجهی که در اینجا هست، این است که سیاری میگوید «فکتب»، یعنی حضرت نوشتند. خُب در خود روایت نیست که خط حضرت حاضر بود. یک احتمال خیلی ساده عوامی عرض میکنم. آن جا که نگفته خط حضرت حاضر بود. اگر خط حضرت حاضر بود و از روی آن میخواند، میگفتیم نمیشود که [مثلا اشتباه کند به راحتی] ولی چه بسا خط حاضر نبوده و او هم دارد برای راوی از حافظهاش نقل میکند. لذا این احتمال دور نیست که بگوییم سیاری در معرض نسیان است و فراموش کرده که نامه چه بوده. در معرض سهو است، می خواسته آن را بگوید و زبانش اشتباه کرده. یا اینکه خودش محاسبه کرده و اشتباه کرده، حرف امام را با محاسبهای که در ذهنش بوده تطبیق کرده. این سه احتمال برای سیاری هست؛ نسیان و سهو اللسان و اشتباه ذهنی. در ذهنش یک چیزی را محاسبه کرده و اشتباه کرده و از حافظه گفته حرف حضرت همین بوده. اینها محتملاتی است. لذا اگر در اینجا به این صورت باشد: «صحیح ولکن عد فی کل ثلاث سنین خمسا»، یعنی به جای اینکه «اربع سنین» باشد، «ثلاث» بوده و او اشتباه کرده و «اربع» شنیده است. مانعی ندارد؛ نمی خواسته اصلش را دروغ بگوید. چون یک کبیسه چهاری در ذهنش بوده حافظهاش در اینجا اشتباه کرده. این خیلی تفاوت میکند که بگوییم جاعل است و وضاع است و دروغ است. ولی اصل حرف را گفته «فی کل ثلاث سنین» اما در حافظهاش آن جور بوده و گفته «اربع سنین». اگر «ثلاث سنین» بگیریم و همینطور جلو برویم یعنی در هر سه سال، یک سال را کبیسه بگیر. توضیحات بعدی هم که او آورده اشتباه است. این سادهترین احتمالی است که میتوان به روایت نسبت داد و از سیاری دفع جعل کرد. ولی کسانی مثل علامه شعرانی رضوان الله تعالی علیه به این حرفها راضی نمیشوند که بخواهی سهو کنی و اشتباه کنی و این حرف را به حجت خدا نسبت بدهی و بمامسد.

اعتماد فی الجملة محدثین به روایت سیاری

ولی علی ای حال وقتی در کتاب کافی به این صورت بیاید، معلوم میشود که فی الجملة برای محدثین زمان، مثل مرحوم کلینی طوری بوده که این اندازه اعتماد کنند که در کافی شریف بیاورند. این فعلاً برای ابتداء کار است. اما دقیقتر جلو برویم و ببینیم اینهایی که فرمودهاند، چه میشود.

محاسبه کبیسه سال قمری با معیار ساعات و دقائق اضافی

در اینکه سنه شمسیه نیست، خیلی واضح است. در سنه قمریه، اینکه ایشان فرمودهاند در سی سال یازده تا است، این یک جور محاسبه است. این یکی از طرق است. در فدکیه صفحهای هست به نام «روایت سیاری در صوم یوم خامس و کبیسة یوم سادس». پسر حاج آقا حسین در کتاب تکمیل المشارق الشموس، صفحه چهارصد و هفتاد و دو، توضیح مختصری دارند. من از چند جا اینها را عرض میکنم. کلمات علماء است که افاده فرمودهاند. ما از محضر همه آنها استفاده کنیم. وقتی شهید فرمودند:

و لا عبرة أيضا بعد خمسة أيام من اليوم الذي كان أول الشهر في السنة الماضية في غير الكبيسة و ستة أيام في الكبيسة مع دخول اليوم الأول من الماضية في عداد الخمسة أو الستة و جعل الخامس أو السادس أول الشهر في السنة الحاضرة مثلا إذا كان أول الشهر في السنة الماضية يوم الأحد فأوله في هذه السنة يوم الخميس في غير الكبيسة و يوم الجمعة في الكبيسة[1]

شهید در دروس فرمودهاند: «و لا عبرة أيضا بعد خمسة أيام من اليوم...»؛ اینکه از پاراسال روزه گرفتی، پنج روز بشماری و روز پنجم را روزه بگیری درست نیست. ایشان میفرمایند:

> و هذا الحساب باعتبار أن السنة الهلالية ثلاثمائة و أربعة و خمسون يوما و ثمان ساعات و ثمانية و أربعون دقيقة ففي كل ثلاث سنين يحصل من الساعات الزائدة بقدر يوم للكبس و في كل ثلاثين سنة أيضا يحصل من الدقائق الزائدة بقدر يوم للكبس ففي كل ثلاثين سنة يحصل أحد عشر يوما للكبس فيكون في جملة الثلاثين إحدى عشرة سنة كبيسة هي الثانية و الخامسة و السابعة و العاشرة و الثالثة عشر و السادسة عشر و الثامنة عشر و الحادية و العشرون و الرابعة و العشرون و السادسة و العشرون و التاسعة و العشرون[2]

آقازاده حاج آقا حسین در یک سطر و نیم بهصورت خلاصه و خوب مطلب را فرمودهاند.

«و هذا الحساب باعتبار أن السنة الهلالية ثلاثمائة و أربعة و خمسون يوما»؛ سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است. اما هشت ساعت اضافه دارد. سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت است. هشت ساعت تام؟ نه مقداری دقیقه هم اضافه دارد.

«و ثمان ساعات و ثمانية و أربعون دقيقة»؛ هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه اضافه دارد. یک شبانه‌روز بیست و چهار ساعت است، وقتی در یک سال قمری، از سیصد و پنجاه و چهار روز، هشت ساعت اضافه داریم، سه سال که گذشت این سه هشت ساعت روی هم اضافه می‌شود و یک روز زیاد می‌کند. پس در هر سه سال یک روز دارید. چون در هر سال هشت ساعت دارید. در سه سال بیست و چهار ساعت اضافه می‌شود. خُب دقیقه آن چه؟ چهل و هشت دقیقه اضافه بود. چند سال می‌شود تا این چهل و هشت دقیقه‌ها یک شبانه‌روز شوند؟ سی سال می‌شود.

در هشت ساعت، هر سه سال یک روز داریم؛ چون سه هشتا بیست و چهار ساعت می‌شود. اما در چهل و هشت دقیقه اش، هر سی سال یک روز دارید. یعنی دقائقش برای شما یک روز می‌آورد. خُب اینها آمده‌اند از اول سی سال را با این دقائق حساب کرده‌اند.

اگر این دقیقه را حساب نکنیم در سی سال چند کبیسه داریم؟ یعنی فقط هشت ساعت را بگیریم. هر سه سالی یک روز داریم، در سی سال، ده روز کبیسه داریم. اما اگر دقیقه هایش هم در سی سال یک روز به ما بدهد، بنابراین در سی سال یازده روز داریم. این یک محاسبه خیلی روشنی است. یازده سال کبیسه داریم، یعنی یازده روز باید به آنها اضافه کنیم. این فرمایش مرحوم آقای خوانساری است. عبارت کوتاه و جذابی است که مطلب را به‌راحتی به دستمان می‌دهد.

«ففي كل ثلاث سنين يحصل من الساعات الزائدة» هشت ساعت، **«بقدر يوم للكبس»؛** بیست و چهار ساعت می‌شود. **«و في كل ثلاثين سنة أيضا يحصل من الدقائق الزائدة بقدر يوم للكبس»؛** از چهل و هشت دقیقه.

«ففي كل ثلاثين سنة يحصل أحد عشر يوما للكبس»؛ ده روزش برای ساعات است، یک روز برای دقائق است. این بیان ایشان بود. البته در ادامه ایشان می‌گویند: **«الرواية الأخيرة التي تضمنتها لا يخلو أيضا عن شيء»؛** یعنی این روایت با توضیح هشت ساعتی که ما دادیم، جور در نمی‌آید که بعداً می‌رسیم. این توضیح اصل حرف است.

---

[1] نكميل مشارق الشموس في شرح الدروس؛ ص: ۴۷۲

[2] همان

عدم موافقت روایت سیاری با محاسبه و رصد در کلام ملاصالح مازندرانی

(۱۸:۱۵)

در شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی، جلد چهارم، صفحه سی و چهار، روایتی را مطرح میکنند، بعد میفرمایند: «و سيأتي تحقيق الكبس عن قريب». بحث نسبتاً خوبی برای توضیح این دارند. آن چه که در یازده روز جناب فیض و آقای شعرانی فرمودند، سنه ها چه سالهایی بود؟ ایشان فرمودند:

> **و أما السنة القمرية فالكبيسة فيها في إحدى عشرة سنة من كل ثلاثين سنة و هي السنة الثانية و الخامسة و السابعة و العاشرة و الثالثة عشرة و السادسة-- عشرة و الثامنة عشرة و الواحدة و العشرين و الرابعة و العشرين و السادسة و العشرين و التاسعة و العشرين في الدورة (...)[1]**

«و أما السنة القمرية فالكبيسة فيها في إحدى عشرة سنة من كل ثلاثين سنة و هي السنة الثانية»؛ سال دوم که هیچ طوری در نمیآید! یعنی در سی سال، سال دوم را کبیسه بگیریم؟! درحالیکه در هر سالی هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه داریم، سال بعد هم همینطور، مجموعاً حدود هجده ساعت میشود، خُب اینکه هنوز شبانهروز نیست. خُب چرا سال دوم را کبیسه میگیرند؟ چرا یازده روزی که پخش میکنند به این صورت میشود؟ بیان این را مرحوم ملاصالح دارند. مراجعه به اقداتی که علماء کردهاند هم ثوابی برای آنها است و هم برکت است برای امثال من طلبه.

و قال السيّاري: و هذه من جهة الكبيسيّة. و قد عمل بها الشهيد في الدروس فيما إذا غمّت الشهور كلّها، و هو تخصيص من غير مخصّصٍ و طرحها الأكثر؛ لضعفها.

> **و الظاهر أنّ المراد بالكبيسيّة هنا الكبيسيّة التي تحصل من كبس كسور السنة القمرية، و لكن يفهم من الخبران كبسها في خمس سنين يحصل يوما؛ ففي ثلاثين سنة يحصل ستّة أيّام، و هو خلاف ما يظهر من الرصد؛ فإنّ أهل هذا الفنّ قالوا يحصل بكبسها في**

> ثلاثين سنة أحد عشر يوماً، فلو كان الخبر صحيحاً لأمكن استدان الغلط إليهم، لكنّه ضعيف جدّاً، فإنّ أرباب الرجال ذكروا أنّ أحمد بن محمّد بن سيّار أبو عبد اللّه الكاتب من كُتّاب آل طاهر في زمن أبي محمّد عليه السلام و يُعرف بالسيّاري، ضعيف، فاسد المذهب، مجفوّ الرواية، «4» و لعلّ روايته هذه منها، و كأنّه قد سها في لفظ الخامسة.

و إن أردت تحقيق الحال فاستمع لما يُتلى عليكم من المقال، فنقول: لهم كبائس متعدّدة:**[2]**

«و قال السيّاري: و هذه من جهة الكبيسيّة. و قد عمل بها الشهيد في الدروس فيما إذا غمّت الشهور كلّها، و هو تخصيص من غير مخصّصٍ و طرحها الأكثر؛ لضعفها»؛ این را مصالح می‌گوید.

«... ففي ثلاثين سنة يحصل ستّة أيّام، و هو خلاف ما يظهر من الرصد»؛ مصالح در اینجا نکته‌ای دارند که باید جواب بدهید. چون وقتی در روایت می‌گوید «لكن عد في كل أربع سنين خمسا و في السنة الخامسة ستا» یعنی در سال پنجم کبیسه حساب بکن، یعنی پنج سال پنج سال کبیسه حساب می‌شود. در سی سال که می‌دانیم یازده روز داریم، اگر کبیسه را پنج سال پنج سال جلو ببری در سی سال چندتا اضافه کرده‌ای؟ شش روز. یعنی در سی سال برای کبیسه ها طبق روایت «عد في كل أربع سنين خمسا و في السنة الخامسة ستا»؛ شش روز از این یازده روز را توانستی کبیسه کنی، درحالی‌که هنوز پنج روزش مانده است. لذا بعد از سی سال می‌بینی پنج روز اختلاف می‌شود. پنج روز کم نیست! گاهی می‌بینی ماه خیلی درشت است و سه-چهار روز گذشته و شما می‌خواهی با این عدد حساب کنی. بنابراین ایشان اشاره می‌کنند: «... ففي ثلاثين سنة يحصل ستّة أيّام، و هو خلاف ما يظهر من الرصد»؛ در رصد و محاسبات اینطور نیست. یعنی در رصد، یازده روز کبیسه داریم.

«فإنّ أهل هذا الفنّ قالوا يحصل بكبسها في ثلاثين سنة أحد عشر يوماً»؛ یازده روز اضافه می‌شود. نه شش روز.

«فلو كان الخبر صحيحاً لأمكن استدان الغلط إليهم، لكنّه ضعيف جدّاً»؛ اگر خبر درست باشد ما می‌گوییم اهل رصد اشتباه کرده‌اند و روایت درست کرده‌اند، درحالی‌که روایت ضعیفه است.

---

[1] الوافي، ج۱۱، ص: ۱۵۱

[2] شرح فروع الكافي؛ ج۴، ص: ۵۰

توجیه رواىت سیاری به ارائه راه‌حلی برای اوقیت محاسبه کبیسه با رؤیت خارجی هلال

(۲۲:۴۰)

احتمال دیگری هم هست؛ احتمال خیلی زرق و برق ندارد، فضای ضعیف خودش را دارد ولی در فضای طلبگی عرض می‌کنم؛ برفرض که این رواىت درست باشد و اشتباه از سیاری نباشد، یعنی امام علیه‌السلام فرموده‌اند: «عد في كل أربع سنين خمسا و في السنة الخامسة ستا». خُب چرا به این صورت است؟ به این خاطر که اگر حضرت بخواهند کبیسه سی سال را حساب کنند که عرف عام ندارند؛ یعنی مخاطب معمولی برای چهار-پنج سال‌اش هم مشکل دارد. چه برسد به سی سال که بخواهد حساب کند. پس کلام امام علیه‌السلام اصلاً ناظر به بحث تقویمی دقیق سی ساله نیست. می‌خواهند برای مخاطب عرفی که مردم عوام شیعه ضابطه بدهند. چه بسا اگر ما سه سال-سه سال حساب کنیم، با رؤیت پذیری هلال در ماه مبارک خیلی موافق نباشد. لذا حضرت به جای اینکه (۳×۸=۲۴) سومین سال را کبیسه قرار بدهند، دو روز دیگر به آن اضافه کردند. به چه دلیل؟ برای اینکه وقتی شما کبیسه را با فاصله‌های سی ساعت خورده‌ای -نه بیست و چهار ساعت- می‌گیری بعداً در رؤیت پذیری هلال ماه مبارک هم این حساب موافق می‌شود. البته باید حساب کنیم و ببینیم جور در می‌آید یا نه. اصل احتمال را عرض می‌کنم؛ اینکه چرا فوری (۳×۸=۲۴) یک روز را در سال سوم اضافه نکردیم و چهار سال را بدون پنجم شمردیم، و یک روز اضافه را در ششم قرار دادیم؟! به‌خاطر اینکه تفاوت خیلی فاحش نمی‌شود. دو روز نخواهد شد. چون دو روز نمی‌شود. اتفاقا اگر دو روز می‌شد می‌گفتیم دو روز شد. حضرت در مرزی گذاشته‌اند که دو روز نشود، به دو روز نرسد و درعین‌حالی که به دو روز نرسیده برای رؤیت هلال ماه مبارک با چشم هم این جور محاسبه -دع في كل أربع سنين خمسا و في السنة الخامسة ستا- اوقا باشد. این احتمالی است که می‌توان بعداً محاسبه کنیم و ببینیم اگر کبیسه را با اضافه سی و خورده‌ای ساعت، یک روز اضافه کنیم، اوقا می‌شود. یعنی سال پنجم را کبیسه بگیریم و یک روز اضافه کنیم، با اینکه سال سوم را بگیریم، توافقش با رؤیت هلال با چشم عادی هم تفاوت می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر تفاوت بکند این وجه خوبی است. برای اینکه کبیسه گرفتن دست ما است. الآن تا دو روز نشده به مرز دو روز می‌رسیم -چون در شش سال دو روز می‌شود- حضرت فرمودند تا شش سال نرو، چهار سال را بشمار و سال پنجم را کبیسه حساب کن. وقتی به دو روز نرسیده، مصالحی در سهولت عرف عام دارد که امام علیه‌السلام آن را در نظر گرفته‌اند. اینها محتملاتی است که سریع نمی‌توان به سیاری نسبت داد که وضع کرد یا کار دیگری کرده.

شاگرد: این احتمال با ذیل این مناسب نیست که می‌فرمایید سال پنجم را شش روز حساب کنید. این ناظر به بازه زمانی طولانی تر است. ناظر به سی سال است. مخاطب عرف عام نمی‌تواند

باشد.

استاد: سی سال تا پنج سال خیلی تفاوت دارد. امام که اسمی از سی سال نبرده اند.

شاگرد: سال اول را پنج روز حساب کن، تا سال ششم که شش روز حساب کن.

استاد: روایت این است: حضرت فرمودند امسال شنبه را روزه گرفتی، سال دیگر چهار روز بشمار و روز پنجم را روزه بگیر. فرمودند این کار را چهار سال ادامه بده. یعنی تا چهار سال اگر شنبه بود، چهار روز بشمار و روزه پنجم را روزه بگیر. وقتی چهار سال گذشت به سال پنجم رسیدی، شش روز بشمار و روز ششم را روزه بگیر.

شاگرد۲: این محاسبه هر بار از نو تکرار میشود، عملاً جمع نمیشود.

استاد: یعنی یک کار سهلی برای عرف عام است. در محدوده پنج-شش سال مشکلی ندارد. و چه بسا با رؤیت پذیری با چشم اوقیت داشته باشد. این را بعنوان احتمال میگویم تا بعداً محاسبه کنیم. به این دلیل که روایت قطعی الکذب نشود.

شاگرد: اگر هر پنج سال، یک روز اضافه شود، در سی سال، شش روز اضافه میشود، درحالیکه طبق آن محاسبه در سی سال باید یازده روز اضافه شود.

شاگرد۲: مشکلی پیش نمیآید چون هر بار از نو شروع میکند.

استاد: آن سی سال اشکالی بود که مرحوم مالصالح هم اضافه کردهاند. ظاهراً در بیان شما باید اشکال شش روزه را جواب بدهی که چه کارش میکنید. این هست و قبول است. علی ای حال باز تأمل کنیم.

شاگرد۳: ظاهراً نوشته من ناظر به سی سال نبوده.

استاد: ولی باید این مشکل را حل کنید. علی ای حال شما با این محاسبه، پنج روز کم میآورید. یعنی طوری که روایت میگوید ما در محاسبه سنین پنج روز کم داریم. در این محاسبه در سی سال، شش کبیسه داریم و حال آنکه طبق محاسبه در سی سال، یازده کبیسه داریم. این پنج روز کبیسه را حساب نکردهاید. روی این بیانی که من عرض میکنم مشکلی نیست. بهخاطر اینکه هر شش سال یک بار تکرار میشود و آسان است و کاری به آن دوره طولانی ندارند. حضرت نمیخواهد یک تقویم طولانی مدت را بیان کنند. دارند یک ضابطه ای به عرف ارائه میدهند.

شاگرد: در بیان شما رؤیت سر جایش باقی است و در این چهار-پنج سال خیلی وقتها با رؤیت معلوم میشود که یک شنبه بود، خود به خود آن فاصله حل میشود؟

استاد: بله. اگر محاسبه هم تأیید کند، خیلی وجه خوبی میشود. اصلاً امام علیهالسلام کبیسه را سوم نگرفته اند، با اینکه در سال سوم بیست و چهار ساعت داریم و میتوانیم کبیسه حساب کنیم، اما اگر کبیسه حساب کنیم نظمش نسبت به رؤیت های عرفی به هم میخورد. وقتی پنجم بگیریم موافق میشود.

شاگرد: قدر متیقن هر سال با رؤیت های قطعی جور در میآید.

شاگرد۲: پنج سال که خیلی میشود و.. .

استاد: ببینید مرز دوم؛ در شش سال دو شبانه‌روز دارید. حضرت به شش سالی که دو شبانه‌روز اضافه دارید نبردند که بگویند یک روز اضافه کنید. به مرز دو روز بردند و گفتند چهار سال بشمار، در سال پنجم که هنوز به سال ششم که باید دو روز اضافه کنید نرسیده، حالا یک روز اضافه کنید. در اینجا ساعت‌های بیشتری دارید، اما این ساعت‌ها چه بسا برای موافقت این محاسبه با رؤیت پذیری کمک کند.

شاگرد: الآن نیازی به محاسبه ندارد، اگر این را به رؤیت ضمیمه کنیم و بگوییم در روایات اصل با رؤیت است و مواردی هم که شک داریم با این محاسبه حتماً جور در می‌آید.

استاد: یعنی دیگر از عدد هم فاصله می‌گیرد. با این احتمال، این روایت از اینکه از باب روایات عدد باشد فاصله می‌گیرد. یعنی نحو کبیسه آن طوری است که بیشتر با رؤیت جور در می‌آید تا با عدد.

شاگرد: با فضای روایات عدد جور در می‌آید. یعنی روایات عدد را طوری بگیریم که حامی روایات رؤیت است. یعنی روایات عدد دارد طوری مشکلات روایات رویت را تأمین می‌کند.

استاد: در عدد قبلاً می‌گفتیم حتماً باید یکی تام و یکی ناقص باشد. اما اینجا می‌گوید کل سال اینطور باشد و کاری ندارید یکی تام و یکی ناقص باشد. کل سال را حساب کرده است.

شاگرد۲: مبداء محاسبه کبیسه به چه صورت است؟ یعنی از امسال چهار سال بشماریم و در سال پنجم یک روز اضافه کنیم ای از سال بعد؟ مثلاً اول ماه امسال ما شنبه بود، سال بعد را پنج روز بشماریم ای شش روز بشماریم؟ شاید امسال سال کبیسه بوده؟ یعنی یک امر اعتباری است. من امسال متوجه این حدیث شدم و پنج روز می‌شمارم، شخص دیگر در سال بعد متوجه این حدیث می‌شود و آن سال را مبداء محاسبه کبیسه قرار می‌دهد.

استاد: فرض این حدیث، این نیست که شروعش هم با این حدیث است. فرضش با این است که شروعش با «صحّ‌الهلال» باشد. یعنی امسال هلال را دیدی، حالا که دیدی روزش را یادداشت کن.

شاگرد: خُب اعتباری می‌شود. مثلاً امسال من ماه را می‌بینم و در محل دیگر نمی‌بینند. در سال دیگر محل دیگری می‌بینند و من نمی‌بینم. لذا شروع متفاوت می‌شود. من از امسال، چهار سال می‌شمارم و محل دیگری از دو سال دیگری شروع می‌کند چهار سال را می‌شمارد. یعنی این روایت نمی‌خواهد معیار کلی بدهد که بخواهیم سال را با آن بسازیم تا مشکل سی سال پیش بیاید. طبیعتاً مکمل رؤیت است.

استاد: یعنی روایت در صدد تقویم نجومی نیست. در صدد اعانه عرف عام است برای محاسبه و مکمل قرار دادن رؤیت با چشم.

تبیین مالصالح مازندرانی از شروع سال کبیسه از سال دوم در سی سال قمری توسط هیوییین

خُب حالا ببینیم کسانی که در سال دوم گرفتند چه میشود. سوال این بود. ما سال دوم نداریم. چرا اهل فن، اینطور حساب کردهاند؟ در این چند لحظهای که ماندهٔ عبارت مالصالح را بخوانم.

شاگرد۲: سال دوم از این سی سال منظورتان است؟

استاد: بله. عرض کردم سال دوم، حدوداً هفده ساعت و خوردهای میشود، چرا کبیسه گرفتهاند؟! توضیحش چیست؟ توضیح آن را ایشان فرمودهاند:

و إن أردت تحقيق الحال فاستمع لما يُتلى عليكم من المقال، فنقول: لهم كبائس متعدّدة:

> **أحدها: كبيسيّة السنة القمريّة التي أشرنا أنّها المراد هنا، فاعلم أنّ السنة القمريّة اثنا عشر شهراً قمريّاً، و الشهر القمري مدّة سير القمر من ليلة رؤية الهلال إلى ليلة مثلها، و هذا السير إنّما يكون في تسعة و عشرين يوماً و نصف يوم و كسر على ما ذكره المحقّق الطوسي قدس سره في التذكرة، و الكسر- على ما حقّقه الخفري-: دقيقة و خمسون ثانية إذا جُزِّئ يوم بليلته بستّين دقيقة و أربعة و خمسون يوماً و اثنتان و عشرون دقيقة كما مرّ، و قد عرفت بأنّهم يأخذون شهراً ثلاثين و شهراً تسعة و عشرين يوماً، و إنّما عدّوا شهراً تاماً و شهراً ناقصاً؛ لأنّ كسر كلّ يوم على ما عرفت نصف يوم و دقيقة و خمسون ثانية، و هم قد اصطلحوا على عدّ ما زاد على نصف دقائق اليوم يوماً؛ لجبر النقيصة من كسر شهر آخر. و لما اعتبروا المحرّم أوّل السنة عدّوه تاماً؛ لكون كسره زائداً على النصف، و أخذوا تتمّة دقائق اليوم من كسر صفر، فيبقى من كسر صفر ثلاث دقائق و أربعون ثانية؛ و لقصوره عن النصف عدّوا صفر ناقصاً و ضمّوا هذا الباقي إلى كسر الربيع الأوّل، و لكون المجموع زائداً على النصف لصيرورته خمساً و ثلاثين دقيقة و ثلاثين ثانية عدّوا هذا الشهر أيضاً تاماً، و أخذوا تتمّته من كسر الربيع الثاني، فصار كسره أقلّ من النصف؛ أعني أربعاً و عشرين دقيقة و عشرين ثانية**

> **ضمّوها إلى كسر جمادى الاولى و عدّوها تامّة، و هكذا إلى آخر الشهور، يصير شهراً تامّاً و شهراً ناقصاً.[1]**

«و إن أردت تحقيق الحال فاستمع لما يُتلى عليكم من المقال، فنقول: لهم كبائس متعدّدة»؛ کبیسه شمسیه و کبیسه قمریه.

«أحدها: كبيسة السنة القمريّة التي أشرنا أنّها المراد هنا»؛ در روایات.

«فاعلم أنّ السنة القمريّة اثنا عشر شهراً قمرياً»؛ یک سال دوازده ماه است.

«و الشهر القمري مدّة سير القمر من ليلة رؤية الهلال إلى ليلة مثلها، و هذا السير إنّما يكون في تسعة و عشرين يوماً»؛ بیست و نه روز، **«و نصف يوم»؛** دوازده ساعت، **«و كسر على ما ذكره المحقّق الطوسي قدس سره في التذكرة»؛** متأسفانه حوزه‌ها اینطور شده! حاج آقای حسن زاده می‌فرمودند تذکره کتاب درسی بوده و آن را می‌خواندند. زحمات خواجه بوده و آن را قدر می‌دانستند. علماء قدر تراث خودشان را می‌دانستند. الآن همه اینها از یاد رفته. تذکره یکی از کتابهای خوب درسی بوده. ببینید الآن مالصالح این را می‌فرمایند.

شاگرد: اسم کامل کتاب چیست؟

استاد: تذکرة الهیئة. نمی‌دانم در یکی-دو نرم‌افزار جامع کتب نجوم هست. به نظر تذکره خواجه هم بود.

«و الكسر- على ما حقّقه الخفري-: دقيقة و خمسون ثانية ... قد عرفت بأنّهم يأخذون شهراً ثلاثين و شهراً تسعة و عشرين يوماً»؛ عدد را می‌گویند.

«و إنّما عدّوا شهراً تامّاً و شهراً ناقصاً؛ لأنّ كسر كلّ يوم على ما عرفت نصف يوم و دقيقة و خمسون ثانية، و هم قد اصطلحوا على عدّ ما زاد على نصف دقائق اليوم يوما لجبر النقيصة من كسر شهر آخر»؛ هر ماهی بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است. اگر جمع بزنید در دو سال مجموعش می‌شود سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه. اینها آمده‌اند این اضافه‌ها را –هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه- به جای اینکه ساعت حساب کنند به دقائق حساب کرده‌اند. به جای اینکه بگویی‌م شبانه‌روز بیست و چهار ساعت است، می‌گویی‌م شبانه‌روز چند دقیقه است. لذا بیست و چهار ساعت را ضرب در شصت دقیقه می‌کنی‌م؛ هزار و چهارصد و چهل دقیقه است. حالا می‌خواهی‌م در سی سال کبیسه درست کنی‌م. گفته‌اند وقتی نصف روز بیشتر شد اضافه می‌کنی‌م. روی حساب دقائق. بنابراین وقتی نصف هزار و چهارصد و چهل...؛ وقتی اضافه‌های ما شد هفتصد و بیست‌وی‌ک، ما بیشتر از نصف روز داری‌م. لذا در سال دوم این را داری‌م. در سال اول نه، در سال دوم کبیسه گرفته‌اند، چرا؟ چون از حیث دقائق، ما از نصف دقائق روز ولی یک دقیقه بیشتر داری‌م. خُب علی ای حال مقداری نداشتی‌م! می‌گویند آن را به سال بعد اضافه می‌کنند و این دفعه دوره کبیسه بعدی سه سال می‌شود. یعنی سال دوم کبیسه بود، بعد سال سوم و چهارم کبیسه نیست، سال پنجم کبیسه می‌شود. این بیانی است که مرحوم مالصالح فرموده‌اند که چرا در این سی سال، دو و پنج و ... شده. مرحوم آقای شعرانی فرمودند و مرحوم فیض هم فرمودند، با این واسطه تا آخر می‌رود. این هم بیانی از ایشان بود که عباراتشان را ملاحظه می‌کنید.

> **و تبييّنه: أنّهم اصطلحوا على جمع كسر كلّ سنة مع كسر السنة التي بعدها إلى أن زيد نصف دقائق اليوم بليلته أو أزيد، فيزيدون حينئذٍ يوماً على آخر شهر السنة، و هو ذو الحجّة، و يجبرون فضل دقائق اليوم على هذه الدقائق الحاصلة من الكبس من كسر السنة التي بعدها، ثمّ يجمعون تتمّة هذا الكسر مع كسر السنة التي بعدها، فإن تساوى الحاصل النصف أو زاد عليه أخذوا ذا الحجّة في هذه السنة تاماً...[2]**

«و تبييّنه: أنّهم اصطلحوا على جمع كسر كلّ سنة مع كسر السنة التي بعدها إلى أن زيد نصف دقائق اليوم بليلته أو أزيد»؛ شبانه‌روز به نصف برسد یا زیادتر، همین که دقائق روی هم برای ما حاصل شد و از هفتصد و بیست در شد، یک سال را کبیسه حساب می‌کنیم.

«فيزيدون حينئذٍ يوماً على آخر شهر السنة، و هو ذو الحجّة». خُب هفتصد دقیقه بعدی که ماند بود؟ **«و يجبرون فضل دقائق اليوم على هذه الدقائق الحاصلة من الكبس من كسر السنة التي بعدها»؛** این را برای سنه بعدی می‌گذارند، لذا کبیسه بعدی دو سال فاصله می‌شود و سال سوم می‌شود.

---

[1] شرح فروع الكافي؛ ج۴، ص: ۵۰

[2] همان ۵۲

عدم تبیین روایت سیاری در بحارالانوار و مرآة العقول

خُب حال عبارت مرحوم مجلسی در مرآة دارند. ای کاش همینجا فرموده بودند ولی ببینیم آیا در سائر مصنفات مرحوم مجلسی میتوانیم پیدا کنیم یا نه. ایشان ذیل این حدیث فرمودهاند:

> **الحديث الثالث: ضعيف. و يدل على التفصيل الذي ذكرنا في أول الباب، و حمل على ما إذا غمت الشهور كما عرفت.**
>
> **قال الشهيد رحمه الله في الدروس: و لا عبرة بعد خمسة أيام من المماضية و ستة في الكبيسة إلا أن يغم الشهور كلها.**
>
> **قوله عليه السلام:" هذا الحساب" الظاهر أنه كلام المصنف. و يحتمل أن يكون كلام السياري، و الغرض أن العمل بالخمسة و الستة إنما يتيسر لمن يعلم مبدأ حساب أهل النجوم و يميز بين سنة الكبيسة و غيرها، و تحقيق القول في ذلك يتوقف على ذكر مقدمات ليس هذه الحاشية محل ذكرها.[1]**

«قوله عليه السلام:" هذا الحساب" الظاهر أنه كلام المصنف»؛ مصنف، یعنی مرحوم کلینی. چون مرآة العقول شرح کافی است، لذا مصنفی که در کلام شارح کافی میآید، مرحوم کلینی است.

«...و الغرض أن العمل بالخمسة و الستة إنما يتيسر لمن يعلم مبدأ حساب أهل النجوم و يميز بين سنة الكبيسة و غيرها، و تحقيق القول في ذلك يتوقف على ذكر مقدمات ليس هذه الحاشية محل ذكرها»؛ کجا فرمودهاند؟ نمیدانیم. نوعاً مطالبی که در بحارالانوار آوردهاند، اگر در مرآة بوده آن را میآورند. مرآة را در سنین جوانی نوشتهاند. تاریخش را هم دارند. بحارالانوار بعداً جمعآوری شده. لذا بسیاری از مطالب مرآة را و گاهی عین خود عبارت را در بحارالانوار میآورند. علی ای حال ایشان توضیح ندادند که چطور میخواهند اشکال این حدیث را جواب بدهند.

---

[1] مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج۱۶، ص: ۲۳۶

جمع بندی روایت سیاری و دفاع ازآن

بنابراین خلاصه این روایت، این میشود که وضع بودنش مسلم نیست. بیانی هم که شما[1] دارید و عبارتش را گذاشتم، این است: شما گفته اید در سال سوم که سه تا هشت ساعت داریم و میتوانیم کبیسه حساب کنیم، گاهی نمیخواهیم حساب کنیم، چرا؟ چون دقائق هم داریم و میخواهیم دقائق را هم ملاحظه کنیم. لذا با این خصوصیت میفرمایید: «و لكن لم يحاسب في هذا الحساب أربع و أربعون دقيقة في كلّ شهر»؛ که این ساعاتش میشود. «تصير في كلّ سنة 528 دقيقة تساوي ثماني ساعات و ثماني دقائق في السنة الاُولى، و هي أقلّ من يوم و ليلة، و لذا لا تعتبر من السنة الاُولى، و تصير في السنة الثانية (44×24= 1056 دقيقة=) سبع عشرة ساعات و ستّ دقائق، و هي أيضا أقلّ من يوم و ليلة، فلا تحاسب من السنة الثانية أيضا، و في السنة الثالثة»؛ اندازه میشود، «...فالسنة الثالثة كبيسة خمسة و خمسون ثلاثمائة يوم». بعد فرمودید: «و قد تُبقي أيّاما»؛ از اینجا به نظرم میخواستید جواب فرمایش آقای شعرانی را بدهید. «و قد تُبقي أيّاما كالسنتين الاُوليتين؛ بغرض عدم صرف النظر عن الزيادة»؛ چون وقتی هشت ساعت حساب میکنید و دقائق اضافی دارید، میخواهید این دقائق را حساب کنید. با ملاحظه دقائق جلو بروید، نه با ملاحظه ساعات. چون این طوری است نگه میدارید. وقتی نگاه داشتید و وقتی میخواهید دقائق به ساعت تام برسد، در سال چهارم به ساعت تام نمیرسد. اما در سال پنجم هم ساعات و هم دقائق را که جمع میزنیم به ساعت تام میرسیم. خُب وقتی در سال پنجم به یک ساعات تام رسیدیم، شروع به محاسبه کبیسه میکنیم. و لذا میفرمایید: «لم تُحسب في السنة الرابعة و إن زادت على يوم و ليلة؛ لأنّ الحاسب لا يصرف النظر عن الدقائق بل يريد حسابها في ما إذا ترجع الساعة و تُكملها». اما در خامسه اینطور نیست. «و أمّا السنة الخامسة فخاصّتها أنّ الدقائق الزائدة ترجع فيها إلى الساعة»؛ دقائق اضافه ساعت را تکمیل میکند. پس کسی که نظر دارد سال را به ساعات و یوم برگرداند، با ملاحظه مجموع دقائق و ساعات، در سال پنجم به عددی میرسد که هم ساعات هشت ساعت را حساب کرده و هم دقائق اضافی به ساعت زده و عدد صحیح برگشته.

خُب یعنی این بیانی است که در روایت کبیسه را به این ملاحظه فرموده، ولی خُب این جور که حساب کردیم علی ای حال در آخر کار پنج روز کم میآوریم، یعنی خلاصه داریم کبیسه را پنج سال پنج سال جلو میبریم. این دقائقی که شما میگویید لازمه اش این است که در آخر کار پنج روز هرز رفته باشد. اگر بعداً جوابی داشتید بفرمایید.

---

[1] بیان استاد نائینی

«اختزال السنة» از غامض ترین علوم وحیانی

حاصل این مباحثه این شد: در مسأله رواىات عدد ما یک وجه ثبوتی پیدا خواهیم کرد که برای یک دید وسیعی در تقویم کل عالم خلقت، میتواند وجه خیلی خوبی باشد. امام علیهالسلام دارند به بخش وسیعی از علمشان اشاره میکنند. اختزال سنة که از غامضترین علوم قرآنی است؛ «خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» [1] بلکه علوم وحیانی؛ چون قضیه هفت روز و ایام هفته، برای توراة است. برای قبل از توراة است. اینها مطالبی نیست که تنها در قرآن کریم آمده باشد.

همچنین مطالب اینها چه دم و دستگاهی دارد! خود «ستة» چه دم و دستگاهی دارد. چرا شش؟! خدا که میتوانست چیزهای دیگری قرار بدهد؟! نمیدانیم چرا. همین اندازه که میبینیم اهل حساب چیزهایی میگویند، میبینیم خبرهایی هست. مثلاً میگویند ما اعدادی داریم که عدد کامل است. اولین عدد کامل کدام است؟ عدد شش. خُب عدد کامل چه کاری ازش میآید؟ نمیدانیم. ما دستگاه خدا و ریاضیات و حساب عالم را نمیدانیم.

---

[1] الاعراف ۵۴

عدد کامل در ریاضیات

شاگرد: عدد کامل چیست؟

استاد: عدد کامل عددی است که مجموع اجزائش برابر خودش است. مجموع سازنده هایش برابر خودش است. عدد شش، عاملهایش یک و دو و سه است. جمع اینها شش میشود. به این عدد کامل میگویند. حال فرمول هم دارد یا نه، یادم نیست. در نظریه اعداد میگویند. علی ای حال اولین عدد کامل است.

شاگرد: عامل های عدد پنج چیست؟

استاد: عامل عدد پنج، یک و پنج است. میشود شش. مجموعش شش میشود.

شاگرد: عامل چیست؟

استاد: یک قانونی هست که در خلاصهٔ الحساب عرض کرده بودم. هر چه در مورد آن فکر کنید هم لذت میبرید هم بعداً فایده علمی میبرید. میگویند «قانون اساسی علم حساب». امروزه هم به نظرم به‌عنوان قانون نمیگویند. در اصطلاح چیز دیگری میگویند. قانون اساسی علم حساب به همین مربوط است. هر عددی تنها و تنها به یک طریق با عامل های اول ساخته میشود. این تنها و تنها خیلی مهم است. در ابتدا برای آدم عجیب به نظر میرسد، چون شما میتوانید یک عدد را چند جور بسازید. میگویند نه، به خیالتان میرسد. عددهای اول را که عامل اعداد هستند، ولو عدد بسیار بزرگی هم در نظر بگیرید، عامل های اول آن تنها و تنها به یک طریق ساخته میشوند. این قانون خیلی مهم و جالبی است.

این را هم بگویم تا بخندید. این از قانون هایی بود که یزد بودم و فکر میکردم. همینطور به ذهن خودم هم آمد. خیال میکردم که شق القمر شده! بلند شدم و نوشتم، حال خوش! بعد دیدم هزاران سال است که قانون شناخته شده‌ای است! به خیالم کسی نگفته است.

علی ای حال منظور اینکه نظر شما باشد که خیلی پر فایده است. در درکش التذاذ میآید که چطور کل دستگاه بینهایت عددی که خدای متعال در دستگاه خلقت دارد و اعمال کرده، چطور این قانون اساسی علم حساب آن را سامان‌دهی میکند. این عامل که میگویند به این معنا است. حال اینکه عدد یک، عامل هست یا نیست اختلافی است. در اینجا که میگوییم شش، عدد کامل است، یک، عاملش هست. اما برای پنج، عامل نیست. هر عدد اول دو عامل بیشتر ندارد، یک و خودش.

شاگرد: خود شش هم عامل خود میشود یا نمیشود؟

استاد: شش، عدد اول نیست. عامل حتماً باید عدد اول باشد.

روز هفتم، روز پایان خلقت و استواء بر عرش

عرض کردم نمی‌دانیم چرا خلقت سماوات و ارض در شش روز است. هفتش هم همین است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «اجری جمیع الاشیاء علی سبعة». خود این روز هفتم در آیات خیلی عجیب است. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»[1] هفت آیه در «ستة ایام» هست، در چهار مورد «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» هست. من اینطور گمانم هست که «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» اشاره به این است که روز پایان خلقت است. استواء علی العرش به این صورت است. همچنین آیه‌ای که خیلی کلیدی است؛ «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»[2]؛ قرآن کریم است؛ «لام» می‌تواند لام تفریع باشد. لام غایت باشد. «لیبلوکم» یعنی وقتی تمام شد شما پدید می‌آیید. « وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» لام متفرع بر کدام قسمت می‌شود؟ «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» وقتی که تمام شد «کان عرشه علی الماء». اما اگر تفسیر انفسی آیات باشد، مانعی ندارد «لیبلوکم» برای مجموع این روند باشد. این هم از محتملاتی است که در اینجا مطرح است. علی ای حال «لیبلوکم» در اینجا خیلی کلید است در اینکه چند وجه معنا کنیم و به چه صورت معنا کنیم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الاعراف ۵۴

[2] هود ۷